

# دکتر دیوید باوئر، مطالعه استقرایی کتاب مقدس ، سخنرانی ۵، بررسی کل کتاب روابط ساختاری

دیوید باوئر و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

من دکتر دیوید باور هستم در تدریسش در مورد مطالعه استقرایی کتاب مقدس. این جلسه ۵، بررسی کل کتاب، روابط ساختاری است.

اکنون آماده‌ایم تا در مورد ویژگی اصلی یک بررسی کتاب صحبت کنیم، و آن ساختار است.

همانطور که قبلاً اشاره کردم، دو جزء برای ساختاردهی وجود دارد. مورد اول شامل شناسایی واحدهای اصلی و زیرواحدها است که در واقع به پیشرفت خطی کتاب، یعنی تجزیه کتاب به واحدهای اصلی و زیرواحدهای آن، مربوط می‌شود. حال، دو راه برای شناسایی واحدهای اصلی و زیرواحدها وجود دارد.

اولین مورد، توجه به تغییرات عمده تأکید است. در یک کتاب، مثلاً یک کتاب فرضی، همانطور که در حال خواندن آن هستید، ممکن است متوجه شوید که مثلاً در این کتاب فرضی از فصل ۱.۱ تا فصل ۳.۱۰، یک تأکید عمده وجود دارد که این مطالب را به هم پیوند می‌دهد و آن را از مطالب بعدی متمایز می‌کند. سپس دوباره، می‌توانیم بگوییم که فصل ۳.۱۱ تا فصل ۹.۵۰ ممکن است یک تغییر تأکید داشته باشد، به طوری که این تأکید عمده اول با تأکید دومی جایگزین می‌شود که این مطالب را به هم پیوند می‌دهد و البته آن را هم از مطالب قبلی و هم از مطالب بعدی متمایز می‌کند.

سپس، فرض کنید در اینجا از فصل ۱۰.۱ تا ۱۲.۱۴، واحد اصلی سوم ممکن است با یک تأکید سوم به هم متصل شود که آن را از مطالب بعدی متمایز می‌کند. حال، مهم است که بدانیم وقتی در مورد تغییر تأکید صحبت می‌کنیم، موضوع حذف مطلق نیست. در واقع، به ندرت موردی پیش می‌آید که در اینجا تأکید اصلی داشته باشید که اصلاً در ادامه کتاب ذکر نشده باشد، اما در مثال فرضی ما در اینجا متوقف می‌شود.

این تأکید اصلی اول، در بخش ۳.۱۰ دیگر تأکید اصلی نیست. بنابراین، اگرچه ممکن است بعداً ذکر شود یا نشود، دیگر تأکید نیست، بنابراین این تأکید، این مطالب را به هم پیوند می‌دهد. سپس، تغییر تأکید اصلی در بخش‌های ۳.۱۱ تا ۹.۵۰ به عنصر دیگری تبدیل می‌شود که این مطالب را به هم پیوند می‌دهد و، همانطور که گفتم، آن را از مطالب قبلی و بعدی متمایز می‌کند. حال، وقتی صحبت از زیرواحدها می‌شود، پرسیدن همین سؤال از خودتان مفید است.

یعنی، تغییرات عمده تأکید در هر یک از واحدهای اصلی کجاست؟ و بنابراین، می‌توانیم بگوییم، در موردی مانند این، ۱.۱ تا ۲.۱۰ شامل ۱.۱ تا ۳.۱۰ می‌شود، در آن ماده، شما یک تأکید در ۱.۱ تا ۲.۱۰ دارید و سپس یک تغییر تأکید در این واحد اصلی اول، مثلاً در ۲.۱۱ تا ۳.۱۰، و البته، این زیرواحد شما را در آنجا مشخص می‌کند. بنابراین، این یکی از راه‌های شناسایی واحدهای اصلی است. حال، در واقع در این مرحله است که شناسایی شما از مواد کلی اهمیت پیدا می‌کند زیرا انتظار دارید که اگر مواد کلی شما می‌گویند، بیوگرافی هستند، تغییرات عمده‌ای در تأکید در ارائه افراد داشته باشید.

بنابراین، اگر مطالب کلی‌ام را به عنوان زندگینامه شناسایی کنم، وقتی به این نقطه برسم، از خودم می‌پرسم که تغییرات عمده در تأکید بر ارائه اشخاص، یا شاید شخصیت اصلی اینجا، کجا هستند؟ در حالی که، اگر مطالب کلی را، مثلاً، به عنوان ایدئولوژیک شناسایی کنم، می‌پرسم، تغییرات عمده در ارائه ایده‌ها کجا هستند؟

یا، اگر مطالب کلی را، مثلاً، به عنوان جغرافیایی شناسایی کرده باشم، می‌پرسم، تغییرات عمده در ارائه مکان‌ها و موارد مشابه کجا هستند؟ البته، هر کاری که ما در بررسی انجام می‌دهیم، واقعاً آزمایشی است. این واقعاً، به ویژه بررسی کتاب، نوعی آغاز، نوعی جهت‌گیری به خود کتاب است. و بنابراین، ما در اینجا هیچ مشاهده‌ای انجام نمی‌دهیم که کاملاً قطعی یا نهایی باشد.

به عبارت دیگر، ممکن است نظرم را تغییر دهیم. یکی از زیبایی‌های این نوع مطالعه این است که خود-اصلاح‌کننده است. بنابراین، ممکن است با ورود به مراحل بعدی مطالعه، مشاهداتی را که در نقطه بررسی کتاب انجام داده‌ایم، اصلاح کنیم، اما ویژگی خود-اصلاح‌کننده یک بررسی در واقع حتی در اینجا نیز خود را نشان می‌دهد، زیرا اگر، مثلاً، من مطالب کلی خود را در این مرحله به عنوان زندگینامه شناسایی کرده باشم، ممکن است متوجه شوم که کتاب به طور طبیعی در امتداد خطوط زندگینامه تجزیه و تحلیل نمی‌شود.

ممکن است بگویم، خوب، اگرچه من مطالب کلی‌ام را به عنوان مطالب بیوگرافی شناسایی کردم، در واقع، به نظر می‌رسد کتاب بیشتر بر اساس خطوط جغرافیایی یا خطوط ایدئولوژیک تقسیم‌بندی شده است. و اگر اینطور باشد، ممکن است باعث شود که در مورد شناسایی مطالب کلی تجدید نظر کنم و بگویم، خوب، حالا می‌بینم که اگرچه در ابتدا فکر می‌کردم مطالب کلی بیوگرافی هستند، اما اکنون می‌بینم که بیشتر احتمال دارد که جغرافیایی باشند، زیرا به نظر می‌رسد کتاب بیشتر بر اساس تقسیم‌بندی جغرافیایی حرکت می‌کند. حال، دومین راه ممکن برای شناسایی واحدهای اصلی در یک کتاب، دلالت‌های ناشی از روابط ساختاری اصلی است.

و من هنوز در مورد روابط ساختاری اصلی صحبت نکرده‌ام. در واقع، قرار است در ادامه به آن روابط اشاره کنیم. اما فقط برای اینکه پیش‌بینی کنم قرار است چه بگویم، اگر مثلاً یکی از ویژگی‌های ساختاری اصلی کتاب را چیزی بدانید که ما آن را علیت می‌نامیم، حرکت از علت به معلول، به طوری که بگویید، خوب، ۱.۱ تا به نظر می‌رسد علت معلولی است که در ۳.۱۱ تا ۱۲.۱۴، یعنی معلول، یافت می‌شود، این یک مورد ۳.۱۰ علیت خواهد بود.

اما اگر در واقع، علیت را به عنوان یک رابطه ساختاری اصلی در کتاب داشته باشید، نتیجه می‌شود که یک گسست بزرگ بین ارائه علت و ارائه معلول وجود خواهد داشت. این یک دلالت ضمنی است، یک دلالت ضمنی از آن رابطه ساختاری. بنابراین، در واقع، این باعث می‌شود که شما یک گسست بزرگ در یک کتاب، در این مورد، بین ۱.۱۰ تا ۳.۱۰ و ۳.۱۰ و ۱۱ بر اساس تغییرات عمده در تأکید، ببینید.

و سپس، پس از انجام این کار، به آن نگاه می‌کنید و می‌گویید، خوب، به نظر می‌رسد که ۱.۱ تا ۳.۱۰ علت است و ۳.۱۱ و موارد بعدی معلول. یا برعکس، ممکن است ابتدا علیت را ببینید، یعنی این حرکت علی را از علت در ۱.۱ تا ۳.۱۰ به معلول در ۳.۱۱ و موارد بعدی ببینید، و بگویید، بسیار خوب، آن علیت در آنجا نشان‌دهنده یک گسست بزرگ در اینجا است. بنابراین، همانطور که گفتم، ممکن است ابتدا گسست بزرگ را بر اساس تغییرات عمده در تأکید ببینید، و سپس از خود پرسید، متعاقباً، آیا رابطه ساختاری بین این بخش اصلی اول و بقیه کتاب وجود دارد؟ سپس آن علت، آن رابطه ساختاری را شناسایی کنید.

یا می‌توانید ابتدا علت رابطه ساختاری را ببینید، و بر اساس آن، مثلاً، اگر این رابطه ساختاری وجود داشته باشد، این نشان می‌دهد که باید اینجا یک گسست وجود داشته باشد. و اینکه این گسست به کدام سمت برود، ممکن است به روز مورد نظر بستگی داشته باشد. بعضی روزها ممکن است بر اساس تغییرات عمده در تأکید، گسست را ببینید، و سپس ادامه دهید و در مورد روابط ساختاری مؤثر بین این واحدهای اصلی که شناسایی کرده‌اید، تحقیق کنید.

یا ممکن است ابتدا رابطه ساختاری را شناسایی کنید و بر اساس آن، در مورد تجزیه و تحلیل به تصمیمی برسید. حال، اساساً، خوب، چند دلیل یا هدف وجود دارد، که من به شش مورد اشاره کردم، برای شناسایی

واحدهای اصلی و فرعی. امیدوارم متوجه شده باشید که من در شناسایی و بحث در مورد دلایل یا اهداف انجام این کارها در مشاهده، دقت می‌کنم.

چه تفاوتی از نظر تفسیر ایجاد می‌کند، زیرا ما این کارها را فقط برای انجام دادنشان انجام نمی‌دهیم. این وظایفی که ما در مشاهده انجام می‌دهیم، به خودی خود هدف نیستند. تمام مشاهدات به خاطر تفسیر وجود دارند.

بنابراین دلیلی برای همه این موارد وجود دارد. اولاً، شناسایی واحدهای اصلی و فرعی به ما کمک می‌کند تا دغدغه یا تمرکز اصلی بخش‌های بزرگ یا مهم کتاب را شناسایی کنیم. این به ما درکی از آنچه که این کتاب واقعاً به آن می‌پردازد، می‌دهد.

نکات اصلی این کتاب. زیرا کاری که شما می‌خواهید هنگام شناسایی واحدهای اصلی، به ویژه واحدهای فرعی انجام دهید، ارائه عناوین توصیفی برای آنهاست. اگر در واقع تأکید اصلی شما در اینجا این است که این مطالب را به هم پیوند می‌دهد و آن را از مطالب بعدی متمایز می‌کند، مفید است که یک عنوان توصیفی برای این واحد اصلی در اینجا ارائه دهید که منعکس کننده تأکید اصلی ما باشد.

بنابراین، همانطور که این کار را انجام می‌دهید، در واقع قادر خواهید بود تأکیدات اصلی کتاب را تشخیص دهید. در این مورد، در این کتاب فرضی که سه بخش اصلی داریم، این کتاب به این و آن، این تأکید اصلی این تأکید اصلی و این تأکید اصلی و البته رابطه آنها با یکدیگر می‌پردازد. همچنین، همانطور که در اینجا اشاره کردیم، به ما کمک می‌کند تا حرکت کلی کتاب را شناسایی کنیم.

این نشان دهنده این واقعیت است که نویسندگان معنا را از طریق جایگذاری، از طریق نحوه قرار دادن چیزها در ارتباط با چیزهای دیگر در کتاب، منتقل می‌کنند. به عبارت دیگر، خوانندگان از طریق پیشرفت خطی به معنا یا درک دست می‌یابند. این واقعیت که ابتدا در مورد این موضوع بحث می‌شود و سپس این بخش دیگر به دنبال آن می‌آید و بخش سوم به دنبال آنها می‌آید، این واقعیت که بخش‌ها در این نوع توالی قرار می‌گیرند، بخشی از زرادخانه‌ای است که یک نویسنده برای ایجاد معنا در ذهن خواننده دارد.

محققان از این به عنوان اصل تقدم و تأخر یاد می‌کنند. به این ترتیب، آنچه ابتدا می‌خوانیم از نظر جایگاهش اهمیت دارد و ما آن را از نظر آنچه در ادامه می‌آید و مانند آن درک می‌کنیم. بنابراین، حرکت کلی کتاب مهم است.

همچنین، به ما کمک می‌کند تا میزان نسبی فضای اختصاص داده شده به مضامین یا مسائل مختلف را تشخیص دهیم. حالا، من واقعاً در مورد نحوه قالب‌بندی و نحوه قرار دادن این موارد سخت‌گیر نیستم، اما فکر می‌کنم در کار با واحدهای اصلی و فرعی در یک کتاب، تجزیه‌ی کتاب، استفاده از نمودار مفید است. زیرا به شما یک حس بصری از جریان یا حرکت کتاب می‌دهد که به درک آن کمک می‌کند.

و اگر نمودار خود را بر اساس مقیاس رسم کنید، به موضوعی که الان در مورد آن صحبت می‌کنیم مربوط می‌شود. این نمودار به شما ایده‌ای در مورد میزان نسبی، می‌توان گفت، فضا یا توجهی که نویسنده به مضامین یا مسائل مختلف می‌دهد، فقط از نظر حجم، می‌دهد. در این مورد، می‌بینید، می‌توان گفت میزان نسبی فضایی که نویسنده به دومین تأکید اصلی می‌دهد، بسیار بیشتر از فضایی است که به اولین و آخرین تأکید می‌دهد.

حالا، من در استفاده از کلمه فضا تردید دارم، چون می‌دانیم که در دوران باستان همه خواندن‌ها شفاهی بود. و در واقع، در بیشتر این موارد، این کتاب‌ها از طریق شنیدن تجربه و با آنها مواجه می‌شدند. مثلاً، کسی آنها را می‌خواند و بیشتر مردم می‌شنیدند.

در واقع، ما نمی‌دانیم که درصد جمعیتی که در دوران باستان باسواد بودند، چه در خاور نزدیک باستان، چه در اسرائیل باستان و چه در جهان یونانی-رومی قرن اول، چقدر بود. در مورد درصد سواد و موارد مشابه، طیف وسیعی از نظرات وجود دارد، اما زیاد نبود. و بنابراین، اکثر مردم این را شنیدند.

و در واقع، حتی از نظر قرائت فردی، شفاهی بود، با صدای بلند خوانده می‌شد. بنابراین، در واقع، یک متن جالب وجود دارد. این موضوع در فصل هشتم اعمال رسولان نشان داده شده است.

این داستان ایمان آوردن خواجه اتیوپیایی است، جایی که، یادتان هست، فیلیپ رسول، یا نه رسول، اما انجیل‌نگار با کالسکه‌اش به خواجه اتیوپیایی نزدیک می‌شود. و او، احتمالاً، کالسکه‌چی اوست که آنجاست، اما دارد طومار اشعیا را برای خودش می‌خواند. و فیلیپ صدای او را در حال خواندن آن می‌شنود.

واقعاً، یک نظر بی‌مقدمه از طرف لوک وجود دارد که نشان می‌دهد ما خلاف این را می‌دانیم، و آن این است که حتی وقتی افراد برای خودشان می‌خوانند، با صدای بلند می‌خوانند. و بنابراین، وقتی در مورد فضا صحبت می‌کنید، می‌دانید، مقدار نسبی فضا، این در مورد نمایش بصری این روی نمودار صادق است. واقعاً، از نظر اینکه خوانندگان چگونه آن را تجربه کردند، مدت زمان نسبی برای خواندن آن لازم بود.

اما، به هر حال، می‌توان گفت جرم نسبی، که ما از آن به عنوان گزینش‌پذیری کمی یاد می‌کنیم. بنابراین، به این طریق، گزینش‌پذیری، کمک می‌کند. حالا، یک هدف دیگر، و ضمناً، بگذارید اینجا ببینم، بگذارید فقط اشاره کنم، نشان دهم که این ممکن است در یک کتاب واقعی چگونه به نظر برسد.

خب، بگذارید ببینم می‌توانم کمی به این موضوع پردازم. این بررسی من از کتاب عاموس خواهد بود. اتفاقاً، به مطالب خاص، عناوین فصل‌هایی که در بالا آورده‌ام، توجه خواهید کرد.

اما در کتاب عاموس، همانطور که من عقب می‌ایستم و جنبش گسترده و فراگیر را درک می‌کنم، و یک بار دیگر، اجازه دهید از شما که تماشا می‌کنید، بخواهم که کتاب مقدس را در دست داشته باشید و آن را باز کنید و به خود متن نگاه کنید. اما متوجه خواهید شد که در بند ۱.۱ یک کلیت، چیزی که من آن را عنوان کلی می‌نامم، دارید. و سپس، در بند ۱.۲ واقعاً یک اعلامیه کلی دارید. این جمله در واقع، به طور خلاصه، پیام کل کتاب را در بر می‌گیرد. اما در بندهای ۱.۳ تا ۲.۱۶، تأکید زیادی بر داوری بر ملت‌های منطقه دارید.

و در واقع، اگر کتاب مقدس را باز کنید، به یاد خواهید آورد که در آنجا برای سه گناه و برای چهار گناه فرمولی تکراری دارید. و نویسنده، که در واقع این پیشگویی‌های عاموس را ثبت می‌کند، با ملت‌هایی که از نظر جغرافیایی نسبتاً از اسرائیل دور هستند شروع می‌کند و در هر یک، متوجه می‌شوید که آن ملت به آنها نزدیک‌تر می‌شود. بنابراین، شما نوعی تمرکز فزاینده بر اسرائیل دارید تا اینکه در نهایت، اسرائیل تقریباً به عنوان هدفی در وسط حلقه قرار می‌گیرد.

اما، شما در آنجا فهرستی از داوری بر ملت‌های مختلف، از جمله اسرائیل، دارید. در نهایت، اسرائیل. اما. سپس، در آیات ۳.۱ تا ۹.۱۵، تمرکز کاملاً و منحصراً بر اسرائیل است.

بنابراین، بارها و بارها، این موضوع با مقیاس سنجیده می‌شود. بنابراین، می‌بینید که از نظر گزینش کمی، مقدار نسبی فضایی که داده شده است، تقریباً بیش از سه برابر فضای بیشتری که به اعلامیه‌های داوری و رحمت بر اسرائیل اختصاص داده شده است، نسبت به مناجات داوری بر ملل مختلف. اما، البته، توجه به این نکته نیز مهم است که خواننده پس از خواندن مناجات داوری بر ملل مختلف، به اعلامیه‌های داوری و رحمت بر اسرائیل می‌رسد.

بنابراین، از نظر توالی و معنا سازی از سوی خواننده، برای خواننده مهم است که ابتدا با این مناجات داوری بر ملت‌های مختلف مواجه شود و سپس اعلامیه‌های داوری و رحمت بر اسرائیل را با توجه به و در پس‌زمینه‌ی مناجات داوری بر ملت‌های مختلف در فصل‌های ۱ و ۲ بخواند. حال، دلیل دیگر برای انجام این کار، یا هدف شناسایی واحدها و زیرواحدهای اصلی، شروع به تشخیص این است که یک متن خاص در کجای طرح کتاب قرار می‌گیرد. بنابراین، برای مثال، بسیار مهم است که توجه داشته باشید که در ۲.۶ تا ۱.۶، که داوری بر آن است، آن متن در مورد داوری بر اسرائیل بحث می‌کند، اما به عنوان بخشی از آن چرخه داوری بر ملت‌های مختلف که در طول ۱.۳ تا ۲.۱۶ دارید. و جایگاه آن در آنجا قابل توجه است. یا توجه داشته باشید که کتاب با این زیرواحد آخر اعلامیه‌های داوری و رحمت بر اسرائیل به پایان می‌رسد، و آن وعده‌ی احیای اسرائیل در ۹.۸ ب تا ۱۵ است.

ببینید، نکته این است که اینکه یک متن در کجای طرح یا برنامه کتاب قرار می‌گیرد، تا حد زیادی می‌تواند، معنای خود آن متن را تعیین کند. حالا، فقط تصور کنید اگر این وعده مرمت، از فصل ۹.۸ ب تا فصل ۱۵ که در انتهای کتاب است، را داشتید، اگر آن متن را نه اینجا، بلکه در ابتدای کتاب داشتید. و تفاوتی که این امر از نظر تأثیر و در واقع معنای این متن ایجاد می‌کرد.

معنای این متن تا حد زیادی با این واقعیت مشخص می‌شود که در انتهای کتاب آمده است، و ترکیبی از کتاب را تشکیل می‌دهد. این متن پس از اعلام گناه و قضاوت آمده است. اگر خود این متن، دست‌نخورده، در جای دیگری از برنامه کتاب ظاهر می‌شد، معنای کاملاً متفاوتی می‌داشت.

و هدف نهایی که در شناسایی واحدهای اصلی و فرعی به آن اشاره خواهم کرد، این است که به ما کمک می‌کند نقاط عطف کتاب را که اغلب در تشخیص پیام کتاب مهم هستند، شناسایی کنیم. اغلب، مهم‌ترین بخش یک کتاب مربوط به بخش‌هایی است که در انتهای یک بخش اصلی و ابتدای بخش بعدی قرار گرفته‌اند یا قرار دارند. بنابراین، انتظار می‌رود که یک بخش مهم در اینجا جایی در انتهای فصل دوم و ابتدای فصل سوم باشد.

حالا دومین جزء ساختار، فراتر از توسعه خطی، واحدهای اصلی و فرعی، و تفکیک، چیزی است که ما آن را روابط ساختاری اصلی می‌نامیم. و حالا می‌خواهیم به آن بپردازیم. و بنابراین، فقط باید خودمان را به جای درست در هزینه‌های سربار برگردانیم.

در واقع دو نوع کلی از روابط ساختاری وجود دارد. نوع اول را روابط اولیه می‌نامیم و نوع دیگر را روابط کمکی می‌نامیم. وقتی به روابط کمکی رسیدیم، در مورد تفاوت بین روابط اولیه و کمکی صحبت خواهیم کرد.

فقط در این مرحله مهم است که به یاد داشته باشید این روابطی که در حال حاضر در مورد آنها صحبت می‌کنیم، روابط اولیه هستند. توجه داشته باشید که ما روابط ساختاری اصلی را ذکر و شناسایی می‌کنیم. در بررسی کتاب، شما می‌خواهید فقط روابط اصلی را شناسایی کنید.

یک رابطه‌ی اصلی، رابطه‌ای است که کل کتاب یا بیش از نیمی از مطالب درون کتاب را کنترل می‌کند. این مهم است زیرا آنچه ما در بررسی کتاب به دنبال آن هستیم، ساختار کلان کتاب است. شما می‌خواهید از غرق شدن در جزئیات یا تمرکز بر جزئیات کتاب اجتناب کنید، بلکه در این مرحله از بررسی کتاب، درک کلی از حرکت کلی و فراگیر کتاب به دست آورید.

برای انجام این کار، باید مشاهدات خود را به روابط ساختاری که بیش از نیمی از مطالب کتاب را کنترل می‌کنند، محدود کنید. در غیر این صورت، روابطی را شناسایی خواهید کرد که اصلی نیستند، بلکه فرعی

هستند و به ساختار کل کتاب، یعنی کل کتاب، نمی‌پردازند، بلکه فقط به بخش‌های کوچک‌تر کتاب می‌پردازند. به عنوان مثال، شما در پیدایش ۴ و ۵ تضادی بین قابیل و هابیل دارید.

خب، این یک تضاد اساسی در کتاب پیدایش است. ببخشید، این یک تضاد اساسی در آن متن است. این یک تضاد اساسی در آن متن است، اما یک رابطه ساختاری اساسی نیست.

این تضاد عمده‌ای در کل کتاب پیدایش نیست، زیرا فقط حدود دو فصل از کتابی با ۵۰ فصل را در بر می‌گیرد. این تضاد بیش از نیمی از مطالب کل کتاب پیدایش را در بر نمی‌گیرد و بنابراین واقعاً به ساختار کلان پیدایش نمی‌پردازد و در مشاهده در نقطه بررسی کتاب مفید نیست. حال، اولین رابطه اصلی که به آن اشاره خواهیم کرد، رابطه بازگشت است که در واقع مفهوم تکرار را در بر می‌گیرد.

این مربوط به تکرار اصطلاحات، عبارات یا عناصر مشابه یا یکسان است. همانطور که در اینجا پیشنهاد می‌کنم، مثالی از تکرار در یک کتاب، تکرار شهادت یا گواهی در کتاب اعمال رسولان است. همچنین می‌توانم به تکرار، تکرار مداوم روح یا روح القدس در بیش از نیمی از کتاب، در کتاب اعمال رسولان اشاره کنم.

اگر به کتاب امثال فکر کنید، ممکن است متوجه شوید که تکرار کلمه عاقل یا خردمند در کتاب امثال، و همچنین، اتفاقاً، در امثال، تکرار متضاد آن، یعنی حماقت یا نادانی، نیز آمده است. بنابراین، آنچه در کتاب امثال داریم در واقع تکرار تضاد است. نویسنده بارها و بارها حکمت و حماقت را در مقابل هم قرار می‌دهد.

بنابراین، می‌بینید که می‌توانید حتی یک رابطه ساختاری دیگر را در یک کتاب تکرار کنید. حال، تکرار در واقع شامل سه چیز است. یکی اینکه، برای داشتن تکرار، باید، البته، فراوانی داشته باشید.

یعنی، آن اصطلاح یا عبارت یا عنصر دیگر، حتی اگر یک رابطه ساختاری دیگر باشد، باید بیش از یک بار ظاهر شود. لزوماً لازم نیست که به دفعات زیاد ظاهر شود تا به عنوان یک رابطه ساختاری اصلی تکرار شود، اما مطمئناً باید تکرار شود. اما همانطور که گفتم، می‌تواند یک رابطه ساختاری اصلی باشد، حتی اگر به دفعات زیاد تکرار نشود، اگر دو معیار زیر را نیز داشته باشد.

برای اینکه تکرار به عنوان یک رابطه ساختاری اصلی در نظر گرفته شود، نه تنها فراوانی، بلکه توزیع نیز در آن دخیل است. به عبارت دیگر، این رخدادها باید در بیشتر کتاب یافت شوند. در متی ۵، ۲۱ تا ۴۸، در آن متن شش بار عبارت «شنیده‌اید که گفته شده است، اما من به شما می‌گویم» یا عباراتی از این قبیل آمده است.

بنابراین، شما شش بار در آنجا تکرار دارید، اما توزیع ندارید. این تضاد، همانطور که شنیده‌اید، گفته شده است، اما من به شما می‌گویم، فقط در متی ۵، آیات ۲۱ تا ۴۸ یافت می‌شود. این تضاد در بیشتر کتاب توزیع ندارد و بنابراین، تکرار عمده‌ای نیست.

و سومین معیاری که برای تکرار به عنوان یک رابطه ساختاری مهم ضروری است، اهمیت است. شاید برای ذکر یک مثال خیلی واضح، در کتاب مرقس تکرار کلمه «و» «را دارید. حال، این واقعاً در سراسر مرقس تکرار می‌شود.

اما خب که چی؟ واقعاً هیچ وزنی ندارد و بنابراین معنای بسیار کمی دارد. برای تعیین ساختار کلان کتاب، یعنی فراوانی، توزیع و اهمیت، به ما کمکی نخواهد کرد.

خب، تکرار در کتاب مهم است، چون، اولاً، نشان دهنده‌ی تأکید است. نویسنده به شما می‌گوید که چیزی، یا یک مضمون، یک کلمه، یک عبارت، یک عنصر، مهم است، واقعاً مهم است. شما باید از طریق تکرار به آن توجه کنید.

تقریباً دوازدهمین باری که یک اصطلاح را در یک کتاب تکرار می‌کنید، شروع به فکر کردن می‌کنید و به نظر می‌رسد این از دیدگاه نویسنده مهم است. من باید به آن توجه ویژه‌ای داشته باشم. همچنین، البته، تکرار می‌تواند نشان‌دهنده پیشرفت در سراسر کتاب باشد.

به طوری که نویسنده در واقع نوعی توسعه یا حرکت در آن مضمون را از طریق تکرار در سراسر کتاب نشان می‌دهد. نمونه‌ای از این امر می‌تواند این واقعیت باشد که شما در کتاب داوران، تکرار داوران را دارید. و در واقع در آن داوران، توسعه‌ای وجود دارد.

البته، شما با عُنْتَنیل و اِیهود شروع می‌کنید. این دو نفر، اولین داوران در کتاب داوران، در آن سلسله داوران هستند. و اساساً آنها بی‌عیب و نقص هستند.

آنها طوری نشان داده می‌شوند که انگار هیچ نقصی ندارند. در واقع، هیچ مشکلی با هیچ کدام از آنها پیشنهاد نمی‌شود. اما بعد متوجه می‌شوید که وقتی به شخصیت دبور و باراک نزدیک می‌شوید، نشانه‌هایی از نقص‌ها و مشکلات با داوران در شما ظاهر می‌شود.

این موضوع در مورد جدعون و یفتاح حتی برجسته‌تر می‌شود. و زمانی که به آخرین داور در آن سلسله داوران در تکرار داوران در کتاب داوران، یعنی سامسون، می‌رسیم، داوری داریم که از مردمی که برای نجاتشان فرستاده شده، بهتر نیست. و در واقع، ممکن است حتی تا حدودی بدتر از، یا نمایانگر بدترین چیزی باشد که در آن زمان در اسرائیل در جریان بوده است.

بنابراین، می‌بینید که شما آن سیر نزولی را دارید که با توسعه، در این مورد، توسعه نزولی، در تکرار داوران، در کتاب داوران، نشان داده شده است. حال، نوع دیگری از رابطه که گاهی اوقات در کتاب‌ها می‌یابیم، رابطه تضاد است. تضاد شامل تداعی چیزهایی است که نویسنده بر تفاوت‌های آنها تأکید می‌کند.

اصطلاح کلیدی در تضاد، اما یا با این حال است، اگرچه می‌توانید تضاد را به طور ضمنی به کار ببرید. به عبارت دیگر، جایی که شما تداعی چیزهایی را دارید که تفاوت‌هایشان توسط نویسنده مورد تأکید قرار می‌گیرد در حالی که نویسنده صریحاً از کلمه اما استفاده نمی‌کند. با این وجود، وقتی کلمه اما را دارید، می‌دانید که آن تضاد وجود دارد.

و اگر فکر می‌کنید ممکن است تضادی وجود داشته باشد، اگر بین آن چیزها اما یا با این حال قرار دهید، و این منطقی باشد، پس می‌دانید که تضاد یک احتمال واقعی است. حال، ما قبلاً به مثالی از تضاد در یک کتاب اشاره کردیم، و آن این است که در امثال، ما تضاد مکرر یا تکراری بین خرد و حماقت داریم. البته نویسنده خواننده را به انجام این کار دعوت می‌کند تا در اینجا مکث کند و از خود بپرسد که دقیقاً تفاوت‌های بین خرد و حماقت چیست و معنای این تفاوت‌ها چیست.

اهمیت کامل، همانطور که در این کتاب امثال ارائه شده است، بین خرد و حماقت چیست؟ باز هم، این باید واقعاً اصلی را که قبلاً در مورد آن صحبت کردیم، نشان دهد و آن این است که شما هرگز محتوایی بدون فرم ندارید. نویسنده از این فرم، این ساختار تضاد، برای انتقال معنا استفاده می‌کند.

نکته‌ی او تفاوت بین خرد و حماقت است. حال، این نمونه‌ای از تضاد تکرارشونده در یک کتاب است. از نظر نوعی تضاد ساده در کل یک کتاب، می‌توانیم کتاب عاموس را مثال بزنییم که ما همین الان از نظر نمودار تجزیه و تحلیل آن به آن نگاه کردیم، و آن این است که متوجه شدیم در بیشتر کتاب از ۱: ۲ تا ۸: ۹ الف، داوری و نابودی قریب‌الوقوع را داریم که سپس با آخرین بخش کتاب، یعنی احیای نهایی و جلال اسرائیل، در تضاد قرار می‌گیرد.

بنابراین، داوری که بر کتاب، از ۱: ۲ تا ۸: ۹ الف، غالب است، در تضاد با وعده‌ی بازگشت در ۸: ۹ ب تا ۱۵ قرار می‌گیرد. نویسنده باز هم می‌خواهد ما را در نظر بگیرد که دقیقاً چه چیزی در تفاوت‌های بین ارتباط خدا با قومش از نظر داوری، داوری نزدیک و قریب‌الوقوع، و تفاوت بین آن و آنچه خدا در نهایت برای قومش اسرائیل، از نظر بازگشت انجام خواهد داد، دخیل است. حال، نوع دیگری از، و البته، ما در اینجا مثال دیگری را ذکر کردیم، دوباره، یک تقابل مکرر در کتاب عاموس بین هامان، خانواده‌ی هامان، و در واقع دشمنان یهودیان، در مقابل استر و مردخای و یهودیان به طور کلی، در کتاب استر.

باز هم، پیام کتاب استر با این تضاد، با این تفاوت، همراه است و واقعاً برای درک عمیق معنای کتاب، پیام کتاب استر، واقعاً باید به طور جدی فکر کنیم و معنای تفاوت‌های بین هامان، خانواده‌اش، دشمنان یهودیان از یک سو، و استر، مردخای و یهودیان از سوی دیگر را به طور جدی در نظر بگیریم. خوب، نوع دیگری از رابطه که می‌توانیم به آن اشاره کنیم، بگذارید اینجا ببینیم، رابطه‌ی مقایسه است، که شامل تداعی چیزهایی است که شباهت‌هایشان توسط نویسنده مورد تأکید قرار گرفته است. دوباره در فیلیپیان متوجه می‌شوید، فکر می‌کنم مثال‌ها در اینجا بسیار مفید هستند.

در کتاب فیلیپیان، اگر آن را پیش روی خود داشته باشید و فرصتی برای نگاهی به آن داشته باشید، یا اگر آن را به خاطر داشته باشید، به یاد خواهید آورد که پولس انتظارات خود را از خوانندگان، در واقع نصایح و دستوراتی را که به خوانندگان می‌دهد، با افرادی که به عنوان الگو برای آنها عمل می‌کنند، مقایسه می‌کند. بنابراین، او نصایح را بیان می‌کند و سپس می‌گوید، واقعاً، من از شما می‌خواهم که مانند این الگوهای باشید که در اینجا توصیف می‌کنم. الگوی عیسی، البته، در آیات ۲: ۱-۱۱، همان متن معروف کنوسیس، متن تخلیه است.

الگوی تیموتائوس در ۲: ۱۹-۲۴، اپافرودیتوس در ۲: ۲۱-۳۰، در واقع باید ۲: ۲۵-۳۰ باشد، و الگوی پولس در واقع در کل متن به معنای «در کل متن» است. در کل متن، پولس خود را به عنوان الگوی *passim*، آنچه می‌خواهد خوانندگان باشند و انجام دهند، ارائه می‌دهد. البته، از نظر واحدهای کوچکتر مطالب، مثل‌ها به عنوان نمونه‌ای از مقایسه عمل می‌کنند.

پادشاهی آسمان مانند است. بنابراین، شما در اینجا یک مقایسه صریح بین پادشاهی آسمان و داستان تمثیل در هر مورد دارید. ضمناً، این نشان می‌دهد که اصطلاحات کلیدی برای مقایسه، مانند یا مانند هستند.

اگرچه، می‌توانید به طور ضمنی مقایسه‌ای داشته باشید. وقتی آن اصطلاحات کلیدی به صراحت ظاهر نمی‌شوند، حتی اگر اصطلاح وجود نداشته باشد، می‌توانید تداعی چیزهایی را داشته باشید که شباهت‌هایشان توسط نویسنده مورد تأکید قرار گرفته است. نوع دیگری از رابطه، رابطه اوج است که حرکتی به سمت نقطه اوج ترکیب است.

ما در اینجا به عنوان مثال کتاب دانیال را ارائه می‌دهیم، جایی که در کتاب دانیال، مبارزه خدا و قوم خدا در طول تاریخ، که واقعاً در فصل‌های ۱ تا ۱۱ یافت می‌شود، به نقطه اوجی از ترکیب می‌رسد، اوجی در توصیف پیروزی و رستخیز صالحان، همراه با نعمت‌های ابدی برای کسانی که در فصل ۱۲ تحمل می‌کنند. البته

می‌توان نمونه‌هایی از اوج را ارائه داد. کتاب خروج، همانطور که قبلاً اشاره کردیم، در فصل ۴۰ به اوج پرستش یهوه در خیمه سینا می‌رسد.

کل کتاب به سمت نقطه اوجی از ترکیب پیش می‌رود که در آن خدا واقعاً همان کاری را که در فصل ۳ گفته بود انجام می‌دهد، و آن این است که او مردم را به این مکان می‌آورد تا آنها مرا، همانطور که می‌گویند، در این کوه پرستش کنند. و در فصل ۴۰، خیمه کامل می‌شود، جلال شکینا خدا بر خیمه نازل می‌شود، و مردم در واقع یهوه را در آنجا، در سینا، پرستش می‌کنند. کل کتاب خروج به سمت آن نقطه اوج ترکیب پیش می‌رود.

البته هر یک از انجیل‌ها به یک اوج می‌رسند، بر اساس یک ساختار یافته‌اند، و بسیار جالب است که چهار انجیل در هر مورد به شکلی کمی متفاوت به اوج می‌رسند، که واقعاً تأکید متمایز هر یک از انجیل‌ها را نشان می‌دهد. در انجیل مرقس، اوج واقعاً با یک صلیب است. در پایان انجیل مرقس مطالب نسبتاً کمی در مورد رستاخیز گفته شده است.

البته این امر به ویژه در صورتی صادق است که بدانیم انجیل مرقس، همانطور که مرقس آن را نوشته است، در ۱۶.۸ به پایان می‌رسد. ۱۶.۹ تا ۲۰ به اصطلاح پایان طولانی مرقس است که توسط مرقس نوشته نشده است. این بخشی از انجیل اصلی مرقس نیست، بلکه توسط یک کاتب بعدی، احتمالاً در آغاز قرن دوم اضافه شده است تا کتابی را که به قضاوت او، خیلی ناگهانی به پایان رسیده است، کامل کند. اما کتابی که مرقس آن را نوشته است، حداقل همانطور که باید فرض کنیم که او آن را نوشته است، در ۱۶.۸ به پایان می‌رسد و در واقع، توجه کمی به رستاخیز در آن شده است.

نه اینکه او به هیچ وجه رستاخیز را انکار کند، که اینطور نیست، و نه اینکه رستاخیز بی‌اهمیت است، بلکه از نظر ساختار کتاب، کتاب با مصلوب شدن، با مرگ عیسی، به اوج خود می‌رسد. با این حال، در متی، با تأکیدی متفاوت، اوج نهایی کتاب با ظهور رستاخیز، ظهور نهایی رستاخیز عیسی، تنها ظهور رستاخیز عیسی به شاگردانش، در به اصطلاح مأموریت بزرگ در 28.16 تا 20 همراه است. در انجیل لوقا، و ضمناً، می‌توانیم در اینجا اشاره کنیم که متی شرحی از عروج ندارد.

در انجیل متی هیچ اشاره‌ای به عروج نشده است. با این حال، وقتی به لوقا مراجعه می‌کنید، متوجه می‌شوید که لوقا، انجیل لوقا، در عروج به یک نقطه اوج، یک نقطه اوج می‌رسد. بنابراین عروج واقعاً نهایی و اصلی‌ترین چیز در تفکر لوقا است.

و واقعاً، در الهیات او، از بعضی جهات. در انجیل، البته، انجیل یوحنا در رستاخیز به اوج خود می‌رسد. و واقعاً، در نهایت، در بیان هدفی که به روایت رستاخیز در انجیل یوحنا مرتبط است و در پایان آن قرار دارد.

این یوحنا فصل ۲۰، آیات ۳۰ و ۳۱ است. حال، عیسی معجزات بسیار دیگری در حضور شاگردانش انجام داد که در این کتاب ذکر یا نوشته نشده است. اما این چیزها نوشته شده است تا شما ایمان آورید که عیسی مسیح، پسر خداست و با ایمان آوردن به نام او حیات یابد.

بنابراین، همانطور که گفتم، متوجه شدید که هر یک از انجیل‌ها به اوج خود می‌رسند، در واقع در صلیب و رستاخیز، اما در ماتریس صلیب-رستاخیز به طرقی تا حدودی متفاوت. و همانطور که گفتم، این نشان دهنده دغدغه‌ها و تأکیدات متمایز چهار انجیل است. حال، البته، وقتی شما یک اوج دارید، مهم است که دقیقاً بررسی کنید که چگونه متن اوج در واقع آنچه را که در مطالب قبلی دارید، به اوج می‌رساند.

و به عبارت دیگر، اینکه این کتاب در این متن به اوج خود می‌رسد، در واقع بخش‌های قبلی کتاب را روشن می‌کند. زیرا آن بخش‌های قبلی کتاب به سمت بخش اوج داستان می‌روند و به آن منتهی می‌شوند. بنابراین، اوج داستان در واقع معنای بخش‌های قبلی را روشن می‌کند.

و بدیهی است که بخش‌های قبلی معنای اوج را روشن می‌کنند. زیرا اوج دقیقاً به این دلیل اوج است که بخش‌های قبلی را می‌سازد و به اوج می‌رساند. رابطه‌ی دیگری که می‌توانیم به آن اشاره کنیم، رابطه‌ی تعیین‌کننده است که در واقع از یک ابزار محوری استفاده می‌کند.

این در واقع شامل یک چرخش یا تغییر جهت اساسی به دلیل چرخش محوری است. به همین دلیل است که می‌گوییم اهمیت شامل یک چرخش محوری، یک گذرگاه یا رویداد محوری است که باعث چرخش اساسی یا تغییر کامل جهت می‌شود. بنابراین، منظور ما از اهمیت در اینجا صرفاً تغییر تأکید نیست.

اما فراتر از آن، این شامل یک وارونگی اساسی است. به طوری که آنچه پس از محور می‌آید، در واقع آنچه را که پیش از محور آمده است، به دلیل وجود عبارت محوری، خنثی می‌کند. حال، در این مثال از کتاب استر آنچه در فصل‌های ۱ تا ۴ داریم، تعهد و حرکتی به سوی نابودی مردخای و یهودیان است.

همه چیز در آن جهت حرکت می‌کند. تا اینکه به متن محوری در فصل‌های ۵ و ۶ می‌رسیم، که درخواست ملکه استر از پادشاه خشایارشا است. و بر اساس درخواست استر، یک تغییر اساسی داریم.

بنابراین به جای اینکه مردخای و یهودیان توسط دشمنانشان نابود شوند، در واقع دشمنان یهودیان هستند که توسط مردخای و یهودیان نابود می‌شوند. و یهودیان، نه تنها نابود نشده‌اند، بلکه در نیمه دوم کتاب مورد ستایش قرار گرفته‌اند. همه اینها به دلیل این چرخش داستانی است.

بنابراین، متوجه می‌شوید که یک وارونگی اساسی دارید، یک ابطال از آنچه که قبل از یک چرخش وجود دارد به دلیل خود چرخش. البته، این شاید به معروف‌ترین جمله در کتاب استر مربوط باشد. چه کسی می‌داند که آیا شما برای چنین زمانی ظاهر نمی‌شدید؟

نقش استر را، می‌بینید، در این وارونگی رادیکال. حالا، فکر می‌کنم از این مثال مشخص است که تشخیص، مشاهده، این رابطه ساختاری چقدر برای درک کتاب استر مهم است. پیام کتاب استر

ادعای کتاب استر. و همچنین، در تفسیر حتی بخش‌های جداگانه‌ای از کتاب استر. با تشخیص این اهمیت در استر، اگر در حال تفسیر هر بخشی از کتاب استر هستید، می‌خواهید برسید که آن بخش چگونه با این برنامه کلی مطابقت دارد و به آن کمک می‌کند؟ و چگونه نقش، عملکرد آن بخش در این اهمیت، معنای خود آن بخش را روشن می‌کند؟ حال، این مثال از استر در واقع نمایانگر چیزی است که می‌توانیم آن را اهمیت مثبت بنامیم.

اوضاع بد شروع می‌شود و سپس در جهت مثبت تغییر می‌کند. مثالی از، و البته این مثال دوم، واقعاً ربطی به رابطه‌ی اصلی درون یک کتاب ندارد، اما فقط در بخشی از کتاب یافت می‌شود. اما از نظر نشان دادن آنچه در این رابطه دخیل است، مفید است.

و این روایت خلقت و سقوط در پیدایش ۱ تا ۳ است. البته در جایی که در متن، به ویژه در روایت دوم خلقت در پیدایش ۲ و ۳، متن با بی‌گناهی، لذت بردن از باغ و همراهی با خدا آغاز می‌شود. و سپس گناه آدم و حوا در خوردن میوه ممنوعه را دارید که محور اصلی است و شامل یک چرخش اساسی از بی‌گناهی، لذت

، بردن از باغ و همراهی با خدا به سمت گناه، شرم، اخراج از باغ، قضاوت و قطع رابطه با خدا می‌شود. حال، توجه دارید که در درون قاطعیت، تکرار علیت نهفته است.

این موضوع گاهی اوقات واضح‌تر از موارد دیگر است، اما معمولاً یک حرکت علی از مطالبی که قبل از عبارت محوری آمده به متن محوری وجود دارد. این به وضوح در مثال استر دیده می‌شود، جایی که حرکت برای نابودی مردخای و یهودیان باعث یا منجر به درخواست استر از پادشاه خشایارشا می‌شود. با این حال، از نظر اهمیت، یک حرکت علی حتی واضح‌تر از عبارت محوری به متنی که پس از عبارت محوری می‌آید، وجود دارد.

البته در اینجا واضح است که توسل استر به پادشاه خشایارشا، دلیلی برای نابودی دشمنان یهودیان و تجلیل از مردخای و یهودیان است. بسیار خوب، نوع دیگری از رابطه، جزئی‌نگری است که در واقع شامل حرکتی از کلی به جزئی است. این در واقع می‌تواند اشکال مختلفی داشته باشد، اما اجازه دهید فقط به چند مورد از آنها اشاره کنم.

می‌توان چیزی را داشت که می‌توانیم آن را جزئی‌نگری ایدئولوژیک یا منطقی بنامیم. خب، بگذارید با این شروع کنم، می‌توان چیزی را داشت که می‌توانیم آن را جزئی‌نگری هویتی بنامیم. این زمانی اتفاق می‌افتد که نویسنده با یک عنوان شروع می‌کند، و یک عنوان کلی که ویژگی اساسی بقیه کتاب را مشخص می‌کند.

یک مثال از این می‌تواند این باشد که، من چند مثال می‌زنم، من از ناحوم ۱:۱ مثالی می‌زنم، که مثال مناسبی در اینجا است، اما با پیشگویی در مورد نینوا، کتاب رؤیای ناحوم الکوشی، آغاز می‌شود. بنابراین، توجه دارید که او این کتاب را بر اساس ویژگی اساسی آن به عنوان کتاب رؤیا توصیف می‌کند، به طوری که جزئیاتی که در ناحوم ۱:۲ از طریق دنبال کردن آن می‌آیند، باید بر اساس عنوان کلی کتاب رؤیا فهمیده شوند. و ظاهراً مفهوم رؤیا در اینجا به عنوان یک عنوان کلی بسیار مهم است، که بر اساس آن می‌توان بقیه کتاب ناحوم را فهمید.

، مثال دیگر، البته، غزل غزل‌ها است. غزل غزل‌ها، که سلیمان‌ها هستند. بنابراین، آن کتاب با یک عنوان کلی، غزل غزل‌ها، آغاز می‌شود.

و این واقعاً به ما کمک می‌کند تا بفهمیم که باید بقیه کتاب را بر اساس عنوان کلی یا شخصیت کلی «غزل غزل‌ها»، هر معنایی که داشته باشد، بخوانیم. همچنین می‌توانید جزئیات هویتی، یا بهتر بگوییم، جزئیات منطقی یا جزئیات ایدئولوژیک داشته باشید. این زمانی اتفاق می‌افتد که نویسنده با یک جمله کلی، اساساً یک تزه، شروع می‌کند.

ایده اصلی، مضمون اصلی که نویسنده می‌خواهد آن را منتقل کند، نوعی تزه کلی است و بقیه کتاب آن تزه را بسط می‌دهد یا آن را باز می‌کند. نمونه خوبی از این نوع جزئیات در امثال سلیمان یافت می‌شود. امثال سلیمان و این مربوط به کل کتاب امثال سلیمان است، ۱:۷.

من حداقل امثال ۱:۷ را یک عنوان کلی، یک جمله کلی، باید بگویم، یک جمله کلی برای بقیه کتاب می‌دانم. در این یک آیه، ادعای اساسی، معنای اساسی، پیام اساسی کتاب امثال را دارید، و تمام امثال به صورت جداگانه این تزه کلی را باز می‌کنند، مشخص می‌کنند، توسعه می‌دهند، جزئیات را شرح می‌دهند و به آن محتوای خاصی می‌بخشند. البته امثال ۱:۷ می‌گوید: ترس از خداوند آغاز دانش است.

احمق‌ها از حکمت و پند بیزارند. اتفاقاً، من فکر می‌کنم که تشخیص آن آیه به عنوان یک جمله کلی در کتاب امثال، برای درک آنچه در بسیاری از امثال به صورت جداگانه وجود دارد، بسیار مهم است، زیرا بسیاری از

، امثال اصلاً از خداوند نامی نمی‌برند. به نظر می‌رسد که آنها فقط توصیه‌های خوبی در مورد زندگی هستند، تقریباً سکولار.

، اما این واقعیت که آنها در کتاب، کتابی که بر اساس آیه ۷:۱ به عنوان یک عنوان کلی ساختار یافته است قرار گرفته‌اند، به این معنی است که حتی در آن امثال که به صراحت از خداوند نام برده نشده است، باید آنها را به عنوان بسط این مضمون در اینجا در ۷:۱، یعنی ترس از یهوه، بخوانیم. ترس از خداوند آغاز دانش است. حال، شما می‌توانید علاوه بر منطقی و ذکر شده، آنچه را که ما در اینجا ایدئولوژیک یا جزئیات هویتی می‌نامیم، داشته باشید، همچنین می‌توانید جزئیات تاریخی نیز داشته باشید.

ما این را داریم وقتی که نویسنده‌ای با توصیف یک دوره تاریخی یا عصر تاریخی به صورت بسیار کلی، از نظر ویژگی کلی آن، شروع می‌کند و سپس آن دوره تاریخی یا رویداد تاریخی را با جزئیات شرح می‌دهد. من فکر می‌کنم مثال خوبی در اینجا مزمور ۱۰۵ است. مزمور ۱۰۵، به ویژه آیه ۵. کارهای شگفت‌انگیزی را که خداوند انجام داده است، معجزات او و داوری‌هایی را که او بیان کرده است، به یاد داشته باشید.

ببینید، این واقعاً تاریخ برخورد خدا با اسرائیل را به طور کلی توصیف می‌کند. آن تاریخ به عنوان کارهای شگفت‌انگیزی که خداوند انجام داده است، معجزات او و داوری‌هایی که بیان کرده است، توصیف شده است و سپس بقیه مزمور، از آیه ۱۰۵ تا آیه ۷ تا آیه ۴۵، در مورد وقایع خاص، یکی پس از دیگری در تاریخ اسرائیل تا زمان سراینده مزمور، صحبت می‌کند که به جلو می‌رود و آن روش کلی توصیف تاریخ اسرائیل به طور کلی را باز می‌کند یا جزئیات آن را بیان می‌کند. به طوری که اگر می‌خواهید در مورد مزمور ۱۰۵.۵ موعظه یا تدریس کنید، کارهای شگفت‌انگیزی را که او انجام داده است، معجزات او و داوری‌هایی که بیان کرده است به یاد داشته باشید، باید از بقیه جزئیات آن تاریخ استفاده کنید که، همانطور که گفتم، در آیات ۷ و بعد از آن ارائه شده است.

جزئیات، محتوای مشخصی به منظور او از کارهای شگفت‌انگیزی که یهوه انجام داده، معجزاتش و داوری‌ای که بیان کرده است، می‌دهد. او ما را دعوت می‌کند تا عبارت کلی را با توجه به جزئیاتی که در ادامه می‌آید تفسیر کنیم. از سوی دیگر، اگر می‌خواهید با تفسیر عبارات آیات ۷ تا ۴۵، این رویدادهای منفرد که در اینجا بازگو شده‌اند، کار کنید، باید آن رویدادهای منفرد را در این مزمور با توجه به توصیف کلی آیه ۵ تفسیر کنید. حال، می‌توانید جزئیات جغرافیایی را نیز در نظر بگیرید.

ما این را زمانی داریم که نویسنده با توصیف یک منطقه جغرافیایی عمومی و گسترده شروع می‌کند و سپس ادامه می‌دهد و تمرکز می‌کند؛ پس از انجام این کار، او به جلو می‌رود و بر یک مکان خاص، یک مکان خاص در آن منطقه جغرافیایی وسیع که با آن شروع کرده است، تمرکز می‌کند. کتاب پیدایش در این زمینه مفید است و مثال خوبی در این زمینه است. تقریباً مطمئناً، وقفه‌های کتاب پیدایش یک نقطه عطف مهم بین فصل‌های ۱۱ و ۱۲ است.

در فصل‌های ۱ تا ۱۱، ما بر کیهان به عنوان یک کل، و حداقل بر کل زمین تأکید داریم. البته، شما واقعاً اشاره‌های کمی به مکان‌های خاص در فصل‌های ۱ تا ۱۱ دارید. تمرکز در طول فصل‌های ۱ تا ۱۱ بر کل زمین است.

اما در فصل‌های ۱۲ تا ۵۰ متوجه خواهید شد که تأکید تغییر می‌کند. دیگر تمرکز بر کل زمین نیست، بلکه اکنون او تمرکز را از زمین به یک مکان خاص روی زمین محدود یا خاص می‌کند، و آن سرزمین کنعان است، البته این بسیار مهم است زیرا مفهوم زمین، و به ویژه سرزمین کنعان، در عهد عتیق و قطعاً در کتاب پیدایش، برای عهد و الهیات عهد محوری است.

و بنابراین، نویسنده با ساختاردهی کتاب به این شکل، نشان می‌دهد که اهمیت سرزمین کنعان را باید از نظر اهداف و نقشه خدا برای کل زمین دید. حال، می‌توانید علاوه بر جزئیات جغرافیایی و هویتی، جزئیات منطقی انواع تاریخی و همچنین جزئیات بیوگرافیک را نیز داشته باشید. این زمانی اتفاق می‌افتد که نویسنده با توصیف یک گروه بزرگتر یا گسترده‌تر از مردم شروع می‌کند و سپس توجه خود را بر یک شخص یا یک زیرگروه در آن گروه بزرگتر از مردم متمرکز می‌کند.

اتفاقاً کتاب پیدایش نمونه خوبی از جزئیات زندگینامه‌ای نیز ارائه می‌دهد، زیرا در فصل‌های ۱ تا ۱۲، تمرکز بر کل نژاد بشر است. البته درست است که در آنجا به افراد خاصی اشاره شده است. آدم، حوا، قابیل، هابیل، شیث و تا حدودی نوح.

اما، تا جایی که آن افراد توصیف می‌شوند، در واقع نمایانگر هستند، وظیفه آنها نمایندگی از آنچه در کل نژاد بشر می‌گذرد، است. تمرکز در واقع بر نژاد بشر به عنوان یک کل در فصل‌های ۱ تا ۱۱ است، اما در فصل‌های ۱۲ تا ۵۰، تمرکز به یک شخص، یک مرد، و خانواده‌اش، البته، ابراهیم، محدود می‌شود. خوب، در فصل ۱۲ او در آن مرحله، ابرام است، بنابراین ابرام یا ابراهیم، و خانواده‌اش.

البته، این موضوع بسیار مهم است زیرا به قوم اسرائیل مربوط می‌شود. و باز هم، جزئیات موجود در ساختار پیدایش از نظر الهیاتی مهم است زیرا اهمیت چند چیز را نشان می‌دهد. یکی اینکه خانواده ابراهیم و به ویژه خانواده یعقوب، قوم اسرائیل، نقش ویژه‌ای در رابطه با کل بشریت دارند.

این فقط یک مرد دیگر نیست. این فقط یک ملت دیگر نیست. اسرائیل نقشی منحصر به فرد، نقشی ویژه در جهان دارد.

اما نقشی در رابطه با جهان ایفا می‌کند، به طوری که آن عهد به یک معنا، به عنوان یک هدف در خود متوجه اسرائیل نیست، بلکه به عنوان بخشی از نژاد بشر است، و این نشان می‌دهد که هدف این عهد به خاطر کل بشریت است. هدف عهد با ابراهیم، اسحاق، یعقوب و پسران یعقوب، قوم اسرائیل، به طرح و هدف خدا برای کل بشریت، حتی به عنوان سرزمین کنعان، مربوط می‌شود. سرزمین عهد کنعان از نظر طرح و هدف خدا برای کل زمین، حتی می‌توانیم بگوییم، برای کل کیهان، اهمیت دارد.

حال، تعمیم شامل همان دو مؤلفه‌ی جزئی‌سازی است، فقط در توالی معکوس. در حالی که جزئی‌سازی شامل حرکتی از کلی به جزئی است، تعمیم شامل حرکتی از جزئی به کلی است. اگر تمایل دارید بین جزئی‌سازی و کلی‌سازی اشتباه بگیرید، به یاد داشته باشید که این رابطه به دلیل مورد آخر نامگذاری شده است.

بنابراین، آن جزئی‌سازی حرکتی از عام به خاص است. در حالی که تعمیم، حرکتی از خاص به عام است. و البته، همانطور که ممکن است انتظار داشته باشید، شما همان انواع خاص تعمیم را دارید که جزئی‌سازی داشتید.

شما می‌توانید دوباره تعمیم مبتنی بر شناسایی داشته باشید، جایی که ویژگی اساسی کتاب نه در ابتدای کتاب همانطور که مثلاً در غزل غزل‌های سلیمان یا ناحوم دیدیم، نه در ابتدای کتاب، بلکه در انتهای کتاب یافت می‌شود. یک مثال واقعاً بسیار خوب از تعمیم مبتنی بر شناسایی، جایی که جوهر کتاب، ویژگی اساسی کتاب در انتها نشان داده می‌شود، کتاب عبرانیان است. و به یاد دارید، کتاب عبرانیان در سال ۱۳۲۲ به پایان می‌رسد، جایی که نویسنده می‌گوید، از شما التماس می‌کنم که کلام نصیحت‌آمیز مرا تحمل کنید، به طوری که است. *τῆς Παρακλήσεως*, word of *enhortation*. نویسنده می‌گوید ویژگی اساسی کل این کتاب، به یونانی

و به طور فزاینده‌ای، محققانی که با کتاب عبرانیان کار می‌کنند، این موضوع را از نظر نشان دادن ویژگی اساسی کتاب عبرانیان جدی می‌گیرند، و آن این است که عبرانیان در درجه اول نصیحت است. به عبارت دیگر، این امر به ویژه با نصیحت‌ها، با اصرارها، با دستوراتی که نویسنده در کتاب عبرانیان ارائه می‌دهد، مرتبط است و نشان می‌دهد که شرح بزرگ مسیح‌شناسی، استدلال الهیاتی بزرگ در مورد مسیح، و به ویژه کاهنی اعظم مسیح و موارد مشابه، واقعاً به خاطر چیزی وجود دارد که در کتاب عبرانیان از همه مهم‌تر است، و آن سبک زندگی مسیحی است که قرار است از آن رشد کند و توسط بخش‌ها یا دستورات نصایح پیشنهاد می‌شود. دستورات عمل مسیحی که در سراسر کتاب داریم.

همچنین می‌توانید نوعی تعمیم منطقی داشته باشید که در آن تز، پیام و خلاصه کل پیام کتاب نه در ابتدای کتاب، بلکه در انتهای کتاب یافت می‌شود. و من فکر می‌کنم مثال خوبی از این، در واقع آخرین آیه، عملاً، از کتاب رومیان، یعنی رومیان ۱۶، ۲۵ تا ۲۶ است. اکنون به او که قادر است شما را بر اساس انجیل من و موعظه عیسی مسیح بر اساس وحی رازی که برای اعصار طولانی مخفی نگه داشته شده بود، تقویت کند، اما اکنون آشکار شده و از طریق نوشته‌های نبوی بر اساس فرمان خدای ابدی برای ایجاد اطاعت ایمان، برای همه ملت‌ها آشکار شده است.

خدای یگانه و حکیم را تا ابد جلال باد، به واسطه عیسی مسیح، آمین. البته این مسلماً یک ستایش الهی است، اما ستایشی است که این جمله کلی را در بر می‌گیرد. و مسلماً، همانطور که گفتم، کل پیام کتاب رومیان در این جمله خلاصه شده است.

بقیه کتاب رومیان در واقع این جمله را باز می‌کند. به او که قادر است شما را بر اساس انجیل من و موعظه عیسی مسیح، بر اساس مکاشفه آن راز که برای اعصار طولانی مخفی نگه داشته شده بود، اما اکنون آشکار شده و از طریق نوشته‌های نبوی، بر اساس فرمان خدای ابدی برای ایجاد اطاعت ایمان، برای همه ملت‌ها آشکار شده است، تقویت کند. اصطلاحی بسیار مهم در آن کتاب.

در واقع، همان عبارتی که ممکن است به خاطر داشته باشید، در فصل اول رومیان نیز آمده است، اطاعت ایمان. بنابراین، اگر در اینجا هم نوعی پرانتز داشته باشید، اکنون می‌توانید چیزی را نیز داشته باشید که می‌توانیم آن را تعمیم زندگینامه‌ای بنامیم.

و ما قبلاً در مورد این موضوع در رابطه با سفر پیدایش و همچنین تعمیم جغرافیایی صحبت کردیم. ما به این موضوع در رابطه با سفر پیدایش نیز اشاره کردیم. اما شما همچنین می‌توانید داشته باشید، و ما به مثال دیگری اشاره کردیم، مانند مزمور ۵ که از توصیف یک مرد عادل، مزمور نویس، در آیات ۱۰، به توصیف افراد عادل به طور کلی، در آیات ۱۱ و ۱۲ و موارد مشابه، حرکت می‌کند.

اما همچنین، در کتاب اعمال رسولان، شما یک تعمیم دارید، که در واقع توسط عبارت ۱:۸ مطرح شده است، هنگامی که روح القدس بر شما نازل شود، شاهدان من در اورشلیم و در تمام سامره یهودیه و تا اقصی نقاط زمین خواهید بود. و بنابراین، متوجه خواهید شد که کتاب اعمال رسولان از نظر تعمیم جغرافیایی حرکت می‌کند، به این صورت که در فصل‌های ۱ تا ۷، شاهدی در اورشلیم دارید. و سپس، در فصل‌های ۸ تا ۱۲، شاهدی نه تنها به اورشلیم، بلکه به تمام یهودیه و سامره نیز گسترش می‌یابد، ۱۲.

حال، توجه به این نکته مهم است که در فصل‌های ۸ تا ۱۲، لوقا با دقت در این فصل‌ها اشاره می‌کند که انجیل همچنان در اورشلیم موعظه می‌شود. این نکته بسیار مهم است زیرا اگر او این موضوع را روشن نمی‌کرد، انجیل از یک مکان خاص به مکان خاص دیگری موعظه می‌شد. اما او حتی در فصل‌های ۸ تا ۱۲ می‌خواهد تأکید کند که شهادت همچنان در اورشلیم داده می‌شود.

بنابراین، در فصل‌های ۱ تا ۷، در اورشلیم، و سپس فصل‌های ۸ تا ۱۲، در اورشلیم و فراتر از آن، همچنین تمام یهودیه و سامره. و سپس، البته، در فصل‌های ۱۳ تا ۲۸، تا اقصی نقاط زمین. اما باز هم، لوقا در اینجا دقت می‌کند که نشان دهد اگرچه تأکید اینجا این است که شهادت انجیل به مناطقی فراتر از اورشلیم و یهودیه گسترش می‌یابد، حتی در اینجا، او خاطرنشان می‌کند که این فصل‌ها را با اشاره به شهادت مداوم در اورشلیم و همچنین در یهودیه و سامره، برجسته می‌کند، تا شما از نظر جغرافیایی گسترش واقعی شهادت را داشته باشید.

و البته، این یکی از ادعاهای اصلی است که نویسنده اعمال رسولان، لوقا، می‌خواهد در اینجا مطرح کند واضح است که این گسترش جغرافیایی گسترده و این تعمیم جغرافیایی، محور پیام کل کتاب اعمال رسولان است. اما این فقط مهم نیست؛ این تشخیص، این مشاهده این رابطه نه تنها از نظر درک برنامه کل کتاب بلکه بار دیگر، از نظر تفسیر بخش‌های جداگانه در کتاب نیز مهم است.

بنابراین در تفسیر هر بخشی از کتاب اعمال رسولان، از خود خواهید پرسید که جایگاه آن در این شاهد جغرافیایی گسترده کجاست؟ و چگونه نقش آن در شاهد جغرافیایی گسترده در کتاب، معنای خود این بخش را روشن می‌کند؟ اینجا جای خوبی برای مکث است. بنابراین، ما اینجا مکث می‌کنیم و از یک بخش به بخش بعدی می‌رویم.

این دکتر دیوید باور در تدریس خود در مورد مطالعه استقرایی کتاب مقدس است. این جلسه ۵، بررسی روابط ساختاری کل کتاب است.